

عباس میرزا؛ شاهزاده سپهک مجهول

دکتری آنالیزی (منظر)

اگر بگوییم که خوشنام ترین شاهزاده قاجاریه بود و دربار قاجار همواره به او می‌باید و می‌نازید، گرافه نگفته‌ایم، اما ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار نشندند تا چنین چهره ارزشمندی پرورش یافت و در تاریخ نمایان شد. این ولیعهد جوان، حساب و کتاب و کار و بارش با سایر همگانش به طور کل جدا بود و مسلک و مرامش، بیش از قاجارها، به کریم‌خان زند شباهت داشت.

با مطالعه وصایا و نامه‌های عباس‌میرزا به خوبی می‌توان بزرگواری، ژرفنگری، عبادت‌پیشه‌گی، ساده‌زیستی، ادب‌دانی، شجاعت، مهین‌دوستی، عدل‌گستری، و حمیت دینی اش را فهمید. این صفات در این شاهزاده قاجاری چنان متعالی شده بود که بیگانه‌ای درباره‌اش نوشته است: «با وجود کمی سن و سال گویی از مشایخ بزرگوار است». مقاله ارزشمند ذیل، شرح ارزشمندی‌های این بزرگ مرد حمامی ایران است.

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، فرزند و ولیعهد فتحعلی‌شاه در مجموع از چهره‌های خوشنام تاریخ ایران است. وی در همان زمان سلطنت پدر از دنیا درگذشت و فتحعلی‌شاه به خاطر علاوه‌ای که به وی داشت و نیز به خاطر اقدامات امثال قائم‌مقام فراهانی برای تثیت سلطنت در نسل عباس‌میرزا، منصب جانشینی خویش را به فرزند وی محمد‌میرزا (محمدشاه بعدی) واگذاشت.

عباس‌میرزا، از خردسالگی (زیر نظر خاندان قائم‌مقام فراهانی) در تبریز می‌زیست و در دوران جنگ‌های ایران و روس، فرمانده‌ی کل ارتش در جنگ با قشون تزاری را بر عهده داشت و در این راه رنج‌ها کشید، اما درین که به علل گوناگون داخلی و خارجی، جام تلغی شکست در کام ایرانیان ریخته شد و منطقه وسیع و آباد قفقاز به چنگ بیگانه سلطه‌جوی افتاد.^۱

قضاؤت مورخان درباره کارنامه حیات سیاسی عباس‌میرزا، نوعاً مثبت است، و وصیت‌نامه و نیز نامه‌های خصوصی‌ای که از آن مرحوم خطاب به فرزند خویش (محمد‌میرزا) و عروسش (جهان گلین خانم = مادر ناصرالدین‌شاه) در دست است، نشان از سوز مهین‌دوستی، دادخواهی و اسلام‌پناهی او دارد. برای نمونه، در یکی از نامه‌های خصوصی‌وی، که خطاب به فرزند خویش (محمدشاه بعدی) نگاشته، چنین آمده است:

«مالحظه رفع ظلم از مظلوم، بسیار واجب و لازم است. خاصه از حکام بی‌مروت و ظالم و مأمورین، هر قسم رفع ظلم لازم است بکنید. علماء و فضلا و صلحاء، آنها که کامل هستند، هرگز [به شمار رجال حکومت] اعتنا ندارند، شما باید از آنها احترام کنید؛ چرا که آنها پیشوایان هستند. هرچه در اسلام محترم‌تر باشند بهتر است، اسباب رغبت سایرین می‌شود که رحمت بکشند...»

فریدون زلطفری که کرد ایزدی

نخست این جهان را بشیست از بدی

تا آخر، ملک ایزد تعالیٰ باقی است. قانون و کردار
زشت به نام بد، تا قیامت باقی است ...».^۲

* * *

آشنایی با شرح حال شخصیتی چون عباس‌میرزا، که عمری را با تهاجم و دیسیسه‌های زنگارانگ استعمار رویه‌رو بوده، برای ارتقای سطح آگاهی‌های تاریخی مردم این سرزمین — که درگیر سخت‌ترین پیکار تاریخ خویش با استکبار جهانی است — به غایب مفید و مقتنم است.

سخن در باب عباس‌میرزا را با بیان اظهارات برخی از مأموران بیگانه، که با وی از نزدیک دیدار و گفت‌وگو داشته‌اند، آغاز کرده‌ایم:

عباس‌میرزا، از چشم مأموران بیگانه سید محمد رفیع، سفیر عثمانی مقیم ایران در زمان جنگ‌های اول ایران و روس، راجع به عباس‌میرزا (که در آن زمان، با وجود تصدی مقام فرمانده‌ی ارتش ایران در جنگ با روس‌ها، هیجده سال بیشتر نداشت) چنین اظهار نظر کرده است: « Abbas Mīrzā، ke be ašārat pādshāh pīšīn (= āfā Mīrzāhan Qājār) o be seb̄ shāyestgāi khwīsh o līyehd kardideh o aynak fermanzorāyi tibrīz ast. Ba jowd kumī sen o salā gōbiyi yekī az māshayy bāzrāgōar ast. Az pīrooyi khawāsh nafs o brāfrāshīn kāh o ayvān o pōshidēn jāmehāyi zibindē pīrehīz dārd. Shīfetāt dādīpōrōri o dādīgastri ast o dōstādar ahl kāml». ^۳

کلتل فریقان، مأمور دربار سنت پطرزبورگ (پایتخت روسیه‌ی تزاری) که برای انجام مذکورات صلح با ایران، در تاریخ ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۲۷ ق. (۱۸۱۲ م.) به تبریز آمده بود، درباره عباس‌میرزا نوشته است: «In shāhزاده، qiyāfah tajrib o mardané dāshet, tawāna o bālāde o Aṣṭānī o mātīn o frāzānē o ba hāz o ḥāfiyat kē dār kātār shāxshī o yāft mī shud, az mazāyāi akhlāqī āyi bōd ke dār wōjod Abbas Mīrzā jum bōd.

دارای احساسات نجیب و افکار بلند [و] حیرصان یادگرفتن تمام عواملی بود که باعث سیر سریع ترقیات (صنعتی و نظامی) در اروپا شده بود. نهایت سادگی را در رفتار و حرکات خود رعایت می‌کرد، بی‌باق و باتقوی بود. عباس‌میرزا تجییت‌ترین شخصیت خانواده قاجار بود».^۴

موری، از همراهان سر هارفورد جونس (سفیر کهن‌کار و وزیریه انگلیس در ایران زمان فتحعلی‌شاه)، در سفرنامه خود عباس‌میرزا را یک ادم خیلی جذی و وطن‌خواه ایرانی معرفی کرده و این آدم را دارای صفات پسندیده و افکار عالی دانسته و اضافه کرده که کمتر کسی را تا حال به این آراستگی مشاهده نموده است. «در لیاس بسیار ساده است و لیاسش هیچ فرقی با لیاس دیگران ندارد ... عشق سرشاری به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد، مخصوصاً تاریخ وطن خود را خوب می‌داند و کتاب شاهنامه فردوسی را بسیار دوست دارد و همیشه آن را مطالعه می‌کند».^۵

سلیمانی بود که با شوهر خود کنکاری می‌کند!!). نیز آورده است: «اگر اد به چندین دسته تقسیم شده با هم جنگ‌های مصنوعی ای کردند که جنبه خودنمایی آن بیش از تظاهر در جلدی و چاپک بود. سلاح معمولی ایشان، نیزه است که در حال سکوت آن را راست می‌گیرند و گاه حمله، رو به دشمن گرفته تاخت می‌کند. ضمناً باید دانست که رعایت حال اسبهای خود را ابدأ نمی‌کند. چه در عین تاخت و تاز، غفلتاً می‌ایستند و هیچ احتمال نمی‌دهند که ممکن است کمر اسب بشکند و بلا فاصله برگشته به همان سرعت اسب را می‌تازند!!».^{۱۲}

باری چنین کسی، با همه عنادی که به این آب و خاک و ساکنان و منسوبيان آن دارد، درباره عباس‌میرزا چنین اعتراف کرده است: «عباس‌میرزا ... دشمن واقعی تجمل است ... حرکات و اطوارش خیلی جالب توجه و مظہر اصالت و نجابت است. خیلی قشنگ صحبت می‌کند، به فاصله می‌خندد، چشمتش آینه ضمیر است. مکر و کید در آن مشاهده نمی‌شود. فجایعی که در نتیجه قوانین سخن مملکت معمول است هر جا دستش بر سر جلوگیری می‌کند».

سپس، ضمن نقل ماجرا، گفته‌ای از عباس‌میرزا را بیان کرده که به قول او، کاشف از «عظمت روحی» عباس‌میرزا بود. ماجرا از این قرار است که عباس‌میرزا، پس از پایان نمایش عملیات توپخانه ایران، سفیر روس و همراهان وی را به باغ تازه تأسیس خوش می‌برد. ضمن صحبت و صرف چای و قهوه، منظره قسمتی از دیوار باغ — که خراب، به اصطلاح شکم داده و شکوه و زیبایی باغ مزبور را به هم زده بود — توجه سفیر روس را برمی‌انگیزد و او را امید دارد که از عباس‌میرزا سوال کند که چرا این دیوار را خراب نکرده و به طراز قسمت‌های دیگر باغ، نساخته است. موریس این ماجرا را چنین شرح داده است: «موقعی که به صرف چایی و قهوه مشغول بودیم، شاهزاده عباس‌میرزا از هر مقوله سخن می‌راند. ضمناً نکته شگفت‌انگیزی ایراد داشت که عظمت روح او به ما کشف شد.

سفیر کبر، دیوار پیش آمده خوابی در باغ مشاهده کرد که نه تنها فضا را تنگ کرده، بلکه باغ را هم از سر و صورت اندخته بود.

از حضرت ولیعهد پرسید که چرا این دیوار را خراب نکرده‌اید؟ فرمود: زمانی که این باغ را وسعت می‌دادم محتاج به خریداری مقداری از اراضی مالک مجاور شدم، ولی چون مالک زمینی که این دیوار زشت و خراب متعلق به آن است، دهقان سالخوردگاهی است که به ماترک آباء و اجدادش علاقه تامی دارد، به قیمتی که به او دادم راضی به فروش زمینش نشد.

من هم نه تنها دلتگ نشدم، بلکه علاقه او را هم به یادگار اجدادش، تقdis و تمجد کردم و نیز جسارت او مقبول طبع من واقع شد. فعلًا صبر می‌کنم شاید بتوانم با ورثه او کنار بیایم».

موریس دوکوتز بوئه، پس از نقل جریان فوق،

فرماندهی قشونی بزرگ منصوب ساخت، او بیشتر از هفده سال نداشت و اگر متولی در عملیاتی که در گرجستان و شهرهای فرقه‌زاری می‌کرد در همه آنها قریب پیروزی می‌گردید، موقعیت بی‌نظیری در آسیا به دست می‌آورد. ولی همین قدر هم توانست به روس‌ها بفهماند که در عین حال که رقیب جوانمردی است، دشمن ضعیفی هم نیست و با اسرائیل که در جنگ‌ها می‌گرفت، همواره برخلاف دیگران، با کمال رافت و مهربانی رفتار می‌کرد. هرگز سختی و شدت عمل بی‌موردی از او دیده نشده و البته با خلافکاران و بدان با نهایت خشوفت رفتار می‌کرد».^{۱۳}

یکی از مأموران سیاسی روس، عباس‌میرزا را پطرکبیر آینده ایران^{۱۴} خوانده و دیگری نوشته است: «شگفت‌آور بود که شاهزاده ولیعهد در این گوشة دنیا ... این اندازه درباره امور مهم سیاسی و نظامی اروپا در ده ساله اخیر معرفت درست داشته باشد ... وجود او دوره تازه‌ای را نوید می‌دهد که تأثیر آن در تاریخ ملی ایران قابل انکار نخواهد بود».^{۱۵}

اظهارات موریس دوکوتز بوئه نیز، که همراه سفیر کبیر روسیه تزاری در فاصله میان دو جنگ ایران و روس به ایران آمده است، جالب توجه و شایان دقت است. اهمیت این اظهارات از آن روست که موریس، در شرح خاطرات سفر خویش به ایران، به نحوی مذبوخانه و گاه مضمونکانه، همه‌جا کوشیده است که ایران و ایرانی و هر آنچه مربوط به این دو است را تحقیر نماید و به آن توهین کند، و در یک کلام، روح عناد و لجاج صلیبی در لابه‌لای کلماتش موج می‌زند (می‌دانیم که تزارهای روس، ادعای جانشینی سزارها و قیصرهای ارتدکس روم شرقی — قسطنطینیه — را داشتند و شخص تزار روس، علاوه بر عالی ترین مقام سیاسی کشور روسیه، مقام ریاست مذهبی ارتدکس را نیز دارا بود). موریس نیز از چنین کشوری، و فرستاده چنین دولتی بود).

در ذیل، بخش‌هایی از عبارات تحقیرآمیز جناب موریس، که ضمناً تنوعی نیز هست، آورده شده است:

«در عالم چیزی مضمونکتر از گردش یک ایرانی نیست!»^{۱۶} در جای دیگر بیان کرده است: «هنگام شب، دو نفر از تبریز آمده، سفیرکبیر^{۱۷} از طرف شاهزاده عباس‌میرزا و وزیرش (= ظاهرا قائم مقام) خیرمقدم گفتند و با خود پرقال و ماهی‌های بزرگی به رسم تحفه اورده بودند، ولی پرقال‌های مرحمتی ترش و ماهی‌ها قدری مانده بود!!».^{۱۸}

در جایی دیگر، ضمن شرح جریان سان دین ولیعهد از ارتش نوشت: «ولیعهد، فرمان حرکت را صادر کرد. واقعاً منظره‌ای از این مضمونکتر نمی‌شود تصور کرد. آجودان ولیعهد که در نقطه دوردستی ایستاده بود، هر دم حکام را به فرمادن ابلاغ می‌کرد. این آجودان، پیاده و کفش راحتی به پا داشت که از حیث حرکات و اطوار و شکل لباس، شبیه زن

پیر آمده ژوبر، فرستاده مخصوص ناپلئون، که از نزدیک با عباس‌میرزا دیدار و گفت‌و‌گو داشته و از قامرو حکومت وی در آذربایجان گذر کرده، نوشته است: «هنگامی که من از آذربایجان می‌گذشتم، این شاهزاده جوان، قلب تمام مردم این سرزمین را شیفتۀ خود کرده بود و از محاسن اخلاق و محامد صفات وی، به آنیه نیز امید بسیار داشتم. کمتر اتفاق می‌افتاد که ایرانیان در مذاکرات یا تحریرات خود به سر شاه یا فرزندان او قسم یاد نکنند ...».

شیرازه امور آذربایجان، که زمانی به واسطه جنگ‌های داخلی از هم گسیخته شده بود، دوباره محکم شد و جمعیت قرا و قبیات آن، دوباره رو به ازدیاد نهاد. آنچه محقق است این است که نه تنها اوضاع به هم نخورد، بلکه از وقت حرکت من به ایران هم بهتر شده است. موضوع این است که ترقیاتی که به وسیله عباس‌میرزا شروع شده نسبت به انتظاراتی که داشته‌اند، خیلی سریع و برجسته بوده است».^{۱۹}



وی همچنین درباره سجاپا و صفات و شخصیت عباس‌میرزا، آورده است: «شاهزاده عباس‌میرزا قدی بلند و صورتی به شکل بیضی دارد. حرکاتش خیلی متین و چشمانش حذاب و لبخندش شیرین و دربارست. ابروan مشکی پرپشت و رنگش که از آفتاب کمی سوخته، قیافه مردانه‌ای به او می‌دهد، و به عبارت دیگر، طبیعت از حسن صورت و سیرت و قدرت فکر و شجاعت فوق العاده که مکرر به منصبه ظهور رسانیده و شخصیت جالب و ممتازی که اغلب قلوب را شیفتۀ خود کرده چیزی از او درین نداشته است. از عنفوان شباب خود را به نیزه‌بازی و تربیت اسبان سرکش و گذشتن از رودخانه به شنا عادت داده است ...».

وی اگر روزی به تخت سلطنت جلوس کند، باید گفت که از هر حیث در ردیف بزرگ‌ترین سلاطینی خواهد بود که در این کشور حکمرانی کرده‌اند. زمانی که شاه او را به حکومت ایالتی مهمن و

و توسعه بنای قلعه اردبیل (با صرف مخارج بالغ بر دویست هزار تومان آن روز)، کشیدن قلعه دوم به دور قلعه قدیمی تبریز و حفر خندق بر گرد شهر مزبور (که بیست سال کاربرد)، احداث قلعه‌ای مستحکم و نیز حفر خندق اطراف شهر خوی (که زیاده از سیصد هزار تومان خرج آن گردید) و تأسیس کارخانه ماهوت‌بافی در آن، ایجاد قلعه کور دشت در منطقه مرزی قراچه‌داغ ساختن عمارت‌های سپیار در تبریز همچون باغ شمال و باغ صفا، و نیز تشکیل ارتشی منظم در آذربایجان و تأسیس کارخانه اسلحه‌سازی و توب‌ریزی و... بخشی از اقدامات باد شده است.^۴

پاداش، به اندازه خدمت!

می‌دانیم که در عصر قاجار، عمال و کارگزاران دیوان — از صدراعظم گرفته تا دیگران — هر یک لقب و عنوان دولتی خاصی داشتند که ختم به کلمه «ملک»، یا دولت، یا سلطان و سلطنت می‌شد (برای مثال: امین‌الملک، قوام‌الدوله، امین‌السلطان و حسام‌السلطنه).

یکی از مظاہر و نشانه‌های آشکار انحطاط سیاسی در عصر قاجار این بود که بهویژه از اواسط آن سلسله به بعد، در ازای گرفتن پول، به افراد نشان‌های دولتی ای داده می‌شد که برتر از شان واقعی آنان و فراتر از ارزش خدماتشان بود. همچنین برخی از القاب جنبه ارشی یافته بود و عنوانین پرطمطراوی که بعضی کسان طی سال‌ها خدمات مهم دولتی به دست آوردند بودند، به فرزندان بی کفایت آنان داده می‌شد. بگذریم که گاه یک طفل خردسال عنوان امیر‌تومانی و سرلشگری می‌یافت و...!

اما این معانی، در اوایل عصر قاجار، بهویژه در دستگاه عباس‌میرزا، بهشدت رعایت می‌شد و در بذل نشان‌های دولتی، حد مقام و نوع خدمات افراد کاملاً ملحوظ و منظور بود. داستان زیر، که در خاطرات میرزا علی‌خان امین‌الدوله — صدراعظم مظفرالدین‌شاه — آمده، گواه روشن این امر است: «... حسین پاشاخان سرتیپ مراغه‌ای حکایت می‌کرد که در رکاب مرحوم عباس‌میرزا نایاب‌السلطنه در محاصره و یورش قلعه امیرآباد رخم گلوله برداشته بودم و در چادر خود به بستر افتاده. نایاب‌السلطنه، به روش سربازان بزرگ، خود با اطبای فرنگی و ایرانی متخضصان خود در اردو گردش، و حتی به سربازهای محروم وارسی می‌کرد. به چادر من آمده، احوالپرسی و دلچسپی کرد، زخم مرد، که در شانه بود، طبیب و جراح مخصوص ولیعهد دید و به من اطمینان داد که زخم علاج پذیر است. به بالینم نشست و فرمود: چه می‌خواهی؟ به ادب گفتم: سلامت و ولیعهد. گفت موقع تعارف و تملق نیست. هزار تومان نقد به من اعام فرمود و یکی از قرای معتبر مراغه را، که وقتی اظهار میل و تقاضای قبول کرده بودم، به تانخانه من بخشید.

گفتم: مرحمت و عنایت، فوق انتظارم بود. اگر به

حقوق دیوانی، حق وصول دیناری اضافی نداشتند و کوچک‌ترین تعذی برعایا نمی‌نمودند». «... شجاعت و ازخودگذشتگی او ضربالمثل بود. عباس‌میرزا در تمام جنگ‌ها پیشاپیش قشون حرکت می‌کرد و اولین نفری بود که به دشمن حمله می‌نمود. عباس‌میرزا در جنگ‌ها فرقی بین خود و افراد نمی‌گذاشت. غذاء، مسکن، لباس و اسلحه او همان بود که افراد و سربازان او داشتند.

در یکی از جنگ‌های اطراف اردبیل، وقتی ملاحظه کرد که قسمت اعظم لشگریان او در چادرهای بدون سقف استراحت کرده‌اند و چادر سقف‌داری نیست که آنان را از سرمای شدید حفظ کند، با آنکه خود دارای پوش مخصوص و مسقف بود، تمام شب را در یکی از چادرهای بی‌سقف گذراند و راضی نشد که او در میان پوش، کنار آتش، راحت کند و سربازان او در چادرهای بی‌سقف بیتوهه نمایند».^۵

عبدالرزاق دُبَّلی، مخالف به مفتون، مورخ و ادب معاصر عباس‌میرزا، «ماهرالسلطنه»، شرحی از خدمات سیاسی — اجتماعی — نظامی عباس‌میرزا زمانی از سوی پدر به حکومت آذربایجان منصب گشت که «طاغیان و باغیان، از بیگانه و بومی، عنان گشوده... [و همه‌جا را] به باد فته و تاراج داده [بودند]، نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را قوامی و نه ملت‌زمان رکاب را مقامی، و نه قله و حصاری که در هجوم نابکاری به کار آید و نه از پیاده و سوار، نامداری و کارگزاری که در میدان پیکار و هنگام کارزار در شمار آید؛ نظم امور رعیت و سیاهی از هم ریخته و شیرازه کتاب ملک و ملت از هم گسیخته...».

به نوشته دُبَّلی عباس‌میرزا «اکثر اوقات در غزوات، به نفس نفس، متوجه حرب و قتال و ملتزم حملات ... شده، با زیردستان و رعایا در نهایت عطوفت و رافت است. و اگر در غزا و جهاد، سفر آن جناب اندکی طول می‌کشید... صغیر و کبیر این ولايت [= آذربایجان]» برای سلامتی او نذر می‌کردد و «حتی... پیروزان، مایه چرخیسی خود را به بازار بردۀ می‌فروختند و به نیت سلامتی [اوی] ... در راه خدا ایثار می‌نمودند...».

همچنین افزوده است: «شیوه عدلش به حدی [است] که مدت‌ها لشگر ظفر اثر، در کنار زراعات و باغات مردم نزول می‌داشتند، آدمی از سر نامردی خوشة گندمی نمی‌چید و بی‌پرواپی از نظم‌آیی آسیبی به سبیب نمی‌رسانید. از بیم شحنة احتسابش، کسی از نشسته شراب بهره‌یاب نگردد و از قمار نیما ری در کف نیارد... همت[اش] ... مصروف رونق دین و دولت است ...».^۶

جهانگیرمیرزا در کتاب «تاریخ نو» فهرست می‌سوطی از اقدامات مثبت و سازنده پدرش، عباس‌میرزا، اورده است. براساس نوشته جهانگیرمیرزا، احداث قلعه محکم عباس‌آباد (واقع در کنار آب ارس — منطقه نجخوان)، که قریب یک کروور خرج بنا و تدارکات آن شد، تجدید

افزوده است: «تمام قطعه آسیا ذلیل شدیدترین استبدادهایست، اگر بگردید چنین عقیده‌ای یافت نشود». سپس نوشته است: «شاهزاده در کمال اطلاع و بصیرت، از تشکیلات قشون ترک (عثمانی) سخن می‌راند. خصوصه در موضوع سواره نظام این دولت همچوar، که چیز فوق العاده‌ای نیست، انتقاد می‌کرد و اظهار می‌داشت که عثمانی‌ها در موقع جنگ، خود را گرفتار حمل و نقل محمولات زیاد می‌کنند ...

خودستایی و تکبر ... منفور طبع حضرت ولیعهد است و در نظام نیز، اصلاحات زیاد نموده من جمله قدغن کرد در قشون، عددهای را معطل نکنند که برای صاحب‌منصبان ارشد غلیان چاق کنند ...

عباس‌میرزا بیان خود را قطع نکرد و گفت: استعمال دخانیات کار بدی نیست ولی در مالک ما به قدری در آن افراط می‌کنند که اغلب امور مهمه را از اشتغال بدان فراموش می‌نمایند. در این خصوص هم، خود را سرمشق قرار داده استعمال دخانیات را ترک کردام و این ترک عادت، به علت کار زیادی بوده که داشتمام ولی ایرانیان بیکار ممکن نیست بتوانند از آن صرف‌نظر کنند و حتم دارم در این خصوص، تقلید مرا نخواهند کرد.

شاهزاده‌ای که فکر و عملش این سان توأم است، نه تنها ملت باید به میل او رفتار کند بلکه باید او را پرستد».^۷

دادخواهی و میهن‌دوستی عباس‌میرزا

وصف حال و شرح احوال عباس‌میرزا از زبان ابوالقاسم لاجینی شنیدنی است. وی — که از تبار «لاچن‌خان» سردار مشهور و فدایکار ارتش ایران در جنگ با روس‌های تزاری است — نوشته است: « Abbas‌mیرزا اهمیت وافری به عدالت می‌داد و حرکات او سرمشق سربازان می‌گردید؛ به طوری که اگر اردوی ولیعهد در مسافرت‌های جنگی نزدیک مزروعه‌ای جای می‌گرفت از محصول مزروعه بوداشت نمی‌شد و خسارتی متوجه صاحب کشت از استقرار اردوی ولیعهد در جوار کشتزار او وارد نمی‌گردید، بلکه اگر قبلاً برای جلوگیری از دستبرد دیگران، دشیبان‌ها شب‌ها را در سر مزروعه کشیک می‌دادند، در مدت اقامت اردوی ولیعهد، دشیبان‌ها نیز از این زحمت آسوده بودند و به منزل خویش می‌رفتند.

وقتی، در یکی از اردوکشی‌ها، چادرهای ولیعهد در نزدیکی یکی از ایلات زده شد، پیرزالی مرضی که گاو ماده خود را در اردو گم کرده بود، از شدت کسالت در کنار اردو افتاد و سربازان ولیعهد بستری برای او ترتیب دادند و در همین اوان، گاو پیرزال در اردو دیده شد و با آنکه صاحب گاو، قادر به دوشیدن آن نبود، سربازان ولیعهد جرئت نداشتند به گاو نزدیک شوند تا مباداً مورد مواخذه واقع گردند. تا آنکه پیرزال بهبودی یافته و گاو خود را تصاحب نموده و به ایل خود برگشت.

در زمان عباس‌میرزا حکام ایالت آذربایجان، سوای

خویش بیدار کار آنان باشد و به قدر امکان، از نفوذ و سلطه آنان بر مقدرات کشور خویش جلوگیری کند. «کلنل گاسپار دو رویل» فرانسوی — که در زمان عباس میرزا به ایران آمده — نوشته است که در دوران جنگ‌های ایران و روس «افسران انگلیسی که به ایران آمدند با سفیر [بریتانیا در ایران] بند و بست کردند تا حتی المقدور شاهزاده را [مقصود، عباس میرزا است] راضی کند که فرماندهی سپاه ایران را به ایشان واگذار کند؛ اما شاهزاده، که به قدر کافی بینا و بصیر بود، پنیزیرفت و میل داشت فوج‌هایی که مخصوص ولایات مختلف‌اند، هر کدام تحت فرماندهی رؤسای خود باشند. این بود که انگلیس‌ها به شاه متولی شدند تا او قدرت خود را اعمال کند شاید آنچه را که می‌خواهند در قبال قرفت شاه به دست آورند، اما شاهزاده بر عقیده خود سخت پایداری کرد و ترجیح داد عده‌ای تازه استخدام کرده برای تعلیم و تربیت به آنها بسپارد. تا آنکه قوای ساقی خود را در کف اختیار آنها بگذارد. بالاخره هم همین طور شد. سه طایفه شفاقی با کنگره و شاهسون را به انگلیس‌ها سپردند و از آنها سه فوج تشکیل گردید.^{۵۰}

عباس میرزا، البته در مقابله با ارتش مهاجم روس تزاری شکست خورد و با این شکست، هفده شهر از بهترین شهرهای کشورمان به چنگ و دندان گرگ‌های صلیبی افتاد. اما با پیش‌تاخته‌نشان ساخت که به موجب دلایل و مدارک تاریخی بسیار — که جای طرح آنها در این مجال نیست — آن مرد بزرگ در نبرد با متاجوزان از بذل توان دروغ نداشت، و بعد از خاتمه جنگ نیز، از تلاش برای جلوگیری از وسعت دامنه تجاوز کوتاهی نکرد. در یکی از نامه‌های عباس میرزا — که در اواسط جنگ دوم ایران و روس و حدود ۲۰ صفر ۱۲۴۲ق، به قلم قائم مقام نوشته شده — آمده است: «یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ، یا او تن ماز دار سازد اونگ، یک مرد به نام به که صد زنده به ننگ ...

یا کمر اسلام العیاذ بالله خواهد شکست یا ریشه کفر از روی زمین برکنده خواهد شد».^{۵۱}

و در نامه دیگر آمده است: «ما که متصدی این حرب شدیم، روسیه را پنج هزار و ده هزار نگفتم، پنجاه هزار و صد هزار دانستیم. طرف دعوی «یرملوف» = از دولتمردان عالی‌رتبه روس تزاری را نمی‌دانیم، امپراتور را می‌دانیم و تکیه به فضل خدا کردایم و فتح و خفر را از او می‌خواهیم و در همین سال، ملک اسلام را به حوال و قوه خدا از لوث وجود آنها پاک می‌کنیم».^{۵۲}

جیمز موریه، از اجزای سفارت انگلیس در ایران در عصر فتحعلی شاه، با اشاره به زیرالگاردن فرانسوی (که از سوی ناپلئون به ایران آمده بود تا بنیه نظامی ایرانیان را در برابر روس‌ها تقویت کند)، نوشته است: «هر موقع که گاردن برای اصلاحات خود در ارتش ایران احتیاج به پول داشت عباس میرزا برایش پول

دوم با روسیه درباره احکام جهاد تأثیف شده و در سال ۱۲۴۴ قمری در تبریز به چاپ رسیده است [رساله مزبور، ضمن یک بحث مستدل و مبسوط فقهی در باب جهاد با تکفار حربی، نظریات و احکام فقهی بزرگ وقت در باب لزوم دفع تجاوز روس‌ها به شمال ایران را منعکس کرده است].

ابوالقاسم لاجینی به دنبال گفتاری که پیش‌تر از او نقل شد، افروده است: «عباس میرزا در ضمن آنکه احترامات بین‌نیاهی برای ائمه اطهار و خاندان رسالت[اص] قائل بود، ارادت خاصی به آستان حضرت رضاع[!] داشت و تنها آزوی اوین بود که در جوار آن حضرت دفن شود».^{۵۳}

به نکته آخر، دیگر مورخان نیز تصریح کرده‌اند. جهانگیر میرزا، در ذکر [چگونگی] وفات نایب‌السلطنه در مشهد مقدس رضوی^{۵۴} نوشته است که عباس میرزا در روزهای آخر عمر «اکثر شبها را در آستانه مبارکه تا نصف شب، مشرف بوده به گریه و زاری و توبه و استغفار مشغول بودند». رابت واتسون، عضو سفارت انگلیس در ایران در عصر ناصرالدین شاه، نیز ضمن اشاره به سوانح آخر عمر عباس میرزا آورده است: «بعد از ورود به مشهد، ناخوشی و لیعهد به سرعت رو به و خامت نهاد و او متوجه شد که پایان عمرش فرا رسیده است؛ ازین‌رو چند صباح آخرین زندگی را، صرف انجام دادن مراسم مذهبی کرد.

هر روز دو بار پیاده به حرم امام رضا^{۵۵} می‌رفت. وقتی که آخرین ساعت عمرش فرا رسید رو به قبله افتاد و در حالی که از اتراث جنگ و غم، سخت فرسوده شده بود آرام جان به جان آفرین داد».^{۵۶}

بارزترین دلیل بر تمهد دینی و حسن اعتقاد و پیوند عباس میرزا با عالمان وارسته عصر خویش، یکی «وصیت‌نامه» اوست و دیگر، نامه‌ها یا در حقیقت نصیحت‌نامه‌های خصوصی‌ایش که خطاب به فرزند خویش، محمد‌میرزا (محمدشاه بعدی)، و همسرش، جهان گلین خانم (مادر ناصرالدین شاه)، نوشته و طی آنها به فرزندان خویش سفارش کرده است زمانی که بر اریکه قدرت نشستند از خود کامگی بپریزند و راه پاکی و عدالت را پیش گیرند و به عالما و دانشمندان دینی حرمت گذارند. بی‌دلیل نیست که مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی قاضی (نیای بزرگ علامه طباطبائی صاحب‌المیزان)، فقیه مُطاع و مُتفذ و وقت تبریز، زمانی که در آستانه مرگ قرار گرفت، وصی خویش را عباس میرزا فرار داد.^{۵۷} عباس میرزا نیز او را از «آب و گل و جان و دل» خویش می‌شمرد^{۵۸} و معتقد بود که اگر مرحوم قاضی پیش از شروع جنگ‌های ایران و روس تزاری از دنیا نرفته بود، شهر تبریز به تسخیر زیرالگوییچ (فرمانده قشون روس) درنی آمد.^{۵۹}

شور سنتیز با استعمار
نتیجه و اثر طبیعی شور دینی، علّة میهنی و روح ضداستعماری عباس میرزا، آن بود که در حد توان

جای این دو احسان، یک پاره نقره بدھید که در سینه‌ام بدرخشد به من گوارانی است. تایب‌السلطنه برخاست و فرمود: — اگر زخم تو از پشت نبود مضایقه نمی‌کردم، خدمت امروزی تو همین قدر جایزه داشت که دادم.^{۶۰}

حمیت دینی، و ارتباط با علمای وارسته
سوز میهن دنوستی و شور عدالت‌خواهی عباس میرزا را دیدیم و با شرحی از خدمات او در کلام مورخان آشنا شدیم. علاوه بر این موارد، یکی از سجایای شاخص مرحوم عباس میرزا، تعصب و غیرت مذهبی و خصوع و خشوع وی نسبت به علمای وارسته عصر خویش بوده است.

ابوالقاسم لاجینی نوشته است: «عباس میرزا، از نظر تعصب مذهبی، مقید بود که در حوزه زیر نظر او ظلم نگردد و از همین منظر دستور داد که ماهی یک بار، فراشان و مستخدمین دستگاه و لیعهد جلوگیری از ورود اشخاص به محل اقامت او نکند و هر کس که شکایتی دارد مستقیماً به او وارد شده و نظالم نماید و کسانی که عملی برخلاف شرع انجام دهند جزا بینند و تعليمات مذهبی به افراد مردم به وسیله علمای هر شهر داده شود تا گرد معاصی نگردد و دچار سیاست شوند».^{۶۱}

نیز اورده است: «عباس میرزا، مردی مسلمان، و شیعه متضی بود. اصول مذهب اسلام را دقیقاً انجام می‌داد. نماز این مرد، چه در سفرهای عادی و چه در سفرهای جنگی ترک نمی‌شد. در ایام جمعه، مادامی که در شهر بود، شخصاً در نماز جماعت حضور به هم می‌رسانید. عباس میرزا دستور داده بود که شب‌های پنجشنبه و جمعه، علما و فقها از طرف قائم مقام و وزیر او [= مرحوم میرزا بزرگ فراهانی] دعوت شوند و مشکلاتی که در طرف هفته داشت، یادداشت کرده و در جلسات مزبور برای حل آن با آنان مشورت می‌نمود.

به دستور عباس میرزا، علما و فقهاء مذکور آداب جهاد و اثبات نبوت و سایر اصول مذهبی را به انسای قائم مقام تنظیم و چاپ نموده و نسخه چاپ شده را برای پیش‌نمازهای هر قریه می‌فرستادند که مفاد آن را به مردم تعلیم دهند و برای انجام این منظور، و اینکه نگاشتن رساله‌های خطی برای تمام قرا مشکل بود، از دستگاه چاپ سنگی معمول اروپا استفاده نموده و برای اولین بار دستگاه چاپ سنگی را به نام (با اسمه) به ایران وارد نموده.^{۶۲}

عبدالرحن فرامرزی در اشاره به ورود دستگاه چاپ سربی به ایران در اوایل عصر قاجار، نوشته است: «اولین چاپخانه‌ای که در ایران شروع به طبع کتاب‌های فارسی کرد، چاپخانه سربی بود که به دستور عباس میرزا نایب‌السلطنه، و لیعهد ایران، در تبریز دایر گردید. این چاپخانه در سال ۱۲۳۳ قمری وارد، و اولین کتابی که در آن طبع شد «رساله جهادی» تألیف میرزا عیسی قائم مقام فراهانی است که در جنگ

فرابه می کرد». نیز بیان کرده است: «عباس‌میرزا برای اینکه پول فراهم کند و به مصرف اصلاحات نظامی برساند، تمام جواهر خصوصی خود را فروخت و جز یک خنجر مرصع برایش باقی نماند و آن خنجر به لطفعلی خان زند که به امر آقامحمدخان قاجار کشته شد تعلق داشت.

عباس‌میرزا نمی‌خواست آن خنجر را به فروش برساند، ولی بعد از آنکه برای اصلاحات نظامی احتیاج مبرم به پول پیدا کرد حتی آن خنجر را هم به فروش رسانید».^۶

ژوپیر — فرستاده مخصوص ناپلئون — نیز که پیش عباس‌میرزا آمده بود، بر تأثیر خاطر شدید وی از شکست ایران در برابر روس‌های تزاری تأکید دارد. ژوپیر نقل کرده که عباس‌میرزا به وی گفته بود: «ای مرد بیگانه، از مشاهده این قشون و دم و دستگاه، مرا آدم خوشبختی تصور نکن! نتیجه تمام زحمات و مساعی من در مقابل قشون روسیه عقیم ماند. چطور می‌توانم خود را خوشبخت بدانم؟ ... مردم به کارهای من افتخار می‌کنند، ولی از نقاط ضعف من خبر ندارند. چه کار عظیمی کرده‌ام که قدر و قیمت قهرمانان و رزم‌آوران مغرب‌زمین را داشته باشم؟ ... [اشارة به امثال ناپلئون است] از دیدن قشونی که دور مرا گرفته خجل می‌شوم. چگونه در حضور پدرم حاضر شوم؟ از شهرت فتوحات قشون فرانسه، دانستم که رشادت قشون روسیه در برابر آنان هیچ است.

رود ارس، که زمانی در داخل ایالات ایران جریان داشت، امروز از خاک بیگانه سرچشمه می‌گیرد و آب آن به دریایی می‌ریزد که سفائن دشمن در آن لنگر انداخته‌اند...».^۷

درین پاره، افزون بر آنچه گفته شد، اسناد و مدارک متعدد دیگری وجود دارد که ظرفیت محدود این نوشته، مجال بیان همه آنها را ندارد.

چرا عباس‌میرزا از روس‌ها شکست خورد؟ خواننده این سطور، خواهد پرسید که پس چرا و چگونه آن همه شور و تلاش عباس‌میرزا در جنگ با همسایه متجاوز شمالی ناکام ماند و فرقاز از پیکر ایران اسلامی جدا افتاد؟

در پاسخ باید گفت که موفقیت و پیروزی هر فرمانده‌ای در عرصه نبرد با دشمن، در گرو عل و اسباب گوناگونی است. پیروزی بر دشمن متجاوز، گذشته از همت و تلاش مستمر فرماندهان نظامی، منوط به آن است که پشت جبهه نیز، همچون خط مقدم، گرم و پرکار باشد؛ یعنی تسليحات لازم و تدارکات ضروری به موقع در اختیار قشون قرار گیرد. هشدارها، اعلام خطرها، سفارش‌ها و درخواست‌های فرماندهان — بهویژه فرمانده کل — جذی گرفته شود، و مهم‌تر از همه آنکه در این حول و ولا، کس یا کسانی به خاطر مطابع سیاسی و مقاصد شخصی در اندیشه کارشکنی و جوّسازی بر کسانی که بار سنتگین

جنگ با دشمن را بر دوش دارند نیفتند و خلاصه، جبهه و پشت جبهه، در نبرد با متجاوزان کاملاً همدل و هماهنگ باشند ...».

متأسفانه اسناد و مدارک مختلف تاریخی حاکی از آن است که عباس‌میرزا — در مقام فرمانده کل قشون ایران در جنگ با روس‌ها — نه تنها از کمک و همدلی لازم مرکزنشیان برخوردار نبوده، بلکه هدف حمله شدید توطنه‌ها و کارشکنی‌های آنان نیز قرار داشته است.^۸ نامه‌های پرسوز و گذاری که از عباس‌میرزا طی جنگ با روس‌تزاری، به این و آن نوشته شده، بهترین گواه بی‌کسی و تنهایی وی در جنگ با دشمن، و نیز سعایت درباریان بر ضد اوست.

در نامه به معتمدالله نشاط، وزیر خارجہ دانشور فتحعلی‌شاه، در ربيع‌الثانی یا رمضان ۱۲۴۲ق (در بیوحة جنگ دوم با روس‌ها) نوشته است: «والله! بالله! روس این قدر قاهر و قوی نیست که مردم شهرت می‌دهند. به خدا اگر کار به قادمه و رویه شود و اسباب‌کار به وقت بررس، چاره آنها به فضل الله صعوبت ندارد. پارسال، کم‌مانده بود تقليس را خالی کنند از باکو و قبه در روند. قضای آسمانی بود سردار قشون پیش جنگ که امیرخان [سردار] بود به شهادت رسید، قشون برگشت، آنها چیره شدند و شایسته نمی‌دانم بگویم که بعد از آن چه شد که این طور شد...».^۹

و در نامه به یکی از همسران شاه، والده فتحعلی‌شاه میرزا شاعرالسلطنه، در اواسط ذی‌حججه ۱۲۴۲ق (اوخر جنگ دوم با روس) نوشته است: «والله مهربان من! اینجاها شهرت دارد که در محافل حضور همایون [= دربار تهران] مذکور می‌شود که العاذبالله من با روس‌ها ساخته‌ام و عرض‌های خلاف واقع بر آنها به خاک‌پاک مبارک می‌کنم. بعضی‌ها می‌گفتند: پیر نشود فلانی که ریشه این دولت را درآورد!

لهذا به شما که مادر مهربان و محرم دردهای نهان من هستید می‌نویسم که اگر قبله عالم و عالمیان [= مقصود، فتحعلی‌شاه است] به رأفت کریمانه و حوصله پادشاهانه این بگذارند، حق این است که من بشنوند و باز مرا زنده بگذارند، حق این است که من خودم آن قدر تاب و حوصله ندارم که این سخن‌ها را بشنو و باز زندگی بخواهم. استدعا دارم که، نوکری که بعد از این همه احسان و نعمت، مصدر این طور خیانت باشد به قتل برسانند یا در سر حد مملکت اسلام نگذارند، نوکر دیگر که محل وثوق و نمک دوست و خداترس و پادشاه‌پرست باشد بگذارند.

مادر من، یقین بدان که تا از جان خود سیر نشدم این کاغذ را به شما تنوشتم. هرچه شدنی است یک بار بشود بهتر است. والسلام».^{۱۰}

و در نامه به علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله، در محروم — صفر ۱۲۴۵ق، نوشته است: «یک بار کشتن، بهتر است از اینکه هر بار در مجلس‌های دارالخلافه طوری مذکور شوم که العاذبالله اسلام را مغلوب کفر می‌خواهم و فتحنامه روس را در جنگ عثمانلو [دولت

اسناد و مدارک مختلف تاریخی حاکی از آن است که عباس‌میرزا در جنگ با روس‌ها نه تنها از کمک و همدلی لازم مرکزنشیان برخوردار نبوده، بلکه هدف حمله شدید توطنه‌ها و کارشکنی‌های آنان قرار داشته است

آنها در ایران، موافقت و همراهی نشان می‌دادند. این وضعیت ناهنجار، طبعاً عباس‌میرزا را (که در مقام ولی‌عهد فتحعلی‌شاه، هدف حمله حсадت‌ها و رقابت‌ها و دشمنی‌های شاهزادگان و دولتمردان بلندپایه قاجار قرار داشت) به چاره‌جویی و اتخاذ تدبیر لازم برای حفظ قدرت و موقعیت سیاسی خویش وا می‌داشت و برای تحقق این منظور، به سمت گفت‌وگو و تعامل با قدرت‌های خارجی (بهویژه دولت مهاجم تزاری) می‌راند.

در آن اوضاع سخت درگیری نظامی ایران با ارتش مقتدر تزاری، عباس‌میرزا (فرمانده کل قواه ایران در این جنگ سرنوشت) از یک سو با صفو نیرومند از رقبا و مخالفان سیاسی خویش در دربار پدر خود رویه‌رو بود که «پیروزی» وی در این جنگ را (که عمل‌ضامن «پیروزی» وی بر رقیبان در عرصه سیاست بود) برمنی تافتند و به شیوه‌های گوناگون در این امر اخلاق و کارشکنی می‌کردند، و از سوی دیگر، بودجه و امکانات لازم را برای درگیری همه‌جانبه و موفق با ارتش متجلوز تزاری در اختیار نداشت و در ارسال نیرو و مهمات لازم به جبهه، و تقویت او در برابر خصم نیز چنگ، همکاری سریع و کافی با وی صورت نمی‌گرفت.

مجموع این امور، همراه ارتباطها و چانهزنی‌های روس‌ها در پشت پرده بر رقبای عباس‌میرزا، سبب شد که او نیز برای پایان دادن به چنگی که (به دلایل یادشده و مسائل دیگر) افق روشی در پیش روی نداشت و برای جلوگیری از پیشرفت تجاوز نظامی دشمن به نقاط بیشتری از خاک کشور، با حریف روسی دارد نوعی معامله شود و به بهای تضمین سلطنت در اعقاب خویش، پرونده آن چنگ را مختومه سازد. متأسفانه دو شخصیت وارسته مقیم تبریز: آیت‌الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی و میرزا بزرگ فراهانی (پدر قائم مقام فراهانی) نیز که حامی و هادی عباس‌میرزا در حل مشکلات بودند، در فاصله میان چنگ‌های دوره اول و دوم ایران و روس در گذشتند و شاید اگر آنها زنده بودند چنگ ایران با روسیه، سرنوشت دیگری می‌بیمود.

بحث در این زمینه، فرصت دیگری می‌طلبد که از حوصله این مقال خارج است. متأسفانه وقتی که رقابت‌های سیاسی بین جناح‌های موجود کشور حد یقیق و نقطه‌پایانی نداشته باشد، «منافع و مصالح ملی»، به تماش، قربانی این رقابت‌ها و تضادها خواهد گشت ...

بی‌نوشت‌ها

۱- دربار تاریخچه چنگ ایران و روس تزاری در عصر فتحعلی‌شاه، علل شکست ایران در چنگ مزبور، بنگرید به: «جهاد دفاعی و چنگ صلحی ایران و روس تزاری»، از همین قلم.

۲- ابوالقاسم لاجینی، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، بنگاه مطبوعاتی افساری، ج. ۲، صص ۷۸ - ۷۷

ترکمان‌چای مبنی بر تضمین بقای سلطنت قاجار در نسل عباس‌میرزا را نیز شاهدی بر این امر می‌گیرند. این مستله در همان زمان حیات عباس‌میرزا نیز، بهویژه از سوی مخالفان سیاسی وی، مطرح بود^{۳۰} و بازتاب آن را در برخی نامه‌های عباس‌میرزا به رجال پایتخت نیز - که بیان شد - می‌توان دید.

آنچه در این میان، موضوع را از حد «شایعه‌ای» بی‌اعتبار فراز مرید و به مرز یک «واقعیت» تاریخی نزدیک می‌سازد، اظهارات ملا احمد نراقی (فقيه وارسته کاشان در عصر فتحعلی‌شاه، و حاضر در جبهه جهاد با روس) به شیخ انصاری است که از تیان پنهان عباس‌میرزا با فرمانده ارتش روسیه در فرقان برای خاتمه دادن به چنگ حکایت دارد^{۳۱} و تأیید آن را به نحوی می‌توان در اظهارات آیت‌الله شیخید ثالث (فقيه پرنفوذ قزوین در عصر فتحعلی‌شاه، و همچنین حاضر در جبهه جهاد با روسیه) در حضور فتحعلی‌شاه راجع به مواضع عباس‌میرزا در چنگ با ارتش تزاری باز جست که از مشوب شدن قصد و نیت عباس‌میرزا در اواخر چنگ با روس‌ها به امور مادی خبر می‌دهد.^{۳۲}

به راستی، این حرفها و حدیث‌ها را با آنچه از

قرائی و شواهد دال بر وطن خواهی عباس‌میرزا بیان

شد، چگونه می‌توان در کنار هم قرارداد؟

پرسشن پیچیده و غروری است که نیاز به فرضیه گسترده برای تحقیق و تبیین دارد. آنچه عجالتا در این زمینه می‌توان گفت آن است که امپراتوری تزاری - در کنار تجاوز نظامی به مروزهای ایران اسلامی - از توطئه و تزوییر سیاسی به منظور پیشبرد اهداف سلطه‌جویانه خود غافل نبود و استاد و مدارک موجود حاکی است که یَرْمُلُوف (فرمانده کل ارتش تزاری در چنگ‌های دوره اول ایران و روس) پشت پرده کوشید تا تحریک حق جاوه‌لی محمدعلی میرزا دولتشاه (برادر و رقیب عباس‌میرزا) و دادن وعده حمایت از سلطنت وی در اینده، دولتشاه را بر ضد عباس‌میرزا برانگیزد و بدین‌وسیله، از درون، در «جهه متعدد» ایران بر ضد اشغالگران تزاری شکاف و رخنه افکند.

دولتشاه البته پیش از مرگ فتحعلی‌شاه از دنیا رفت، اما نزاع بعدی جمعی از برادران عباس‌میرزا (نظیر علی‌شاه ظل‌السلطان و امام ویردی میرزا) بر سر سلطنت ایران با محمدرضاه قاجار (پسر عباس‌میرزا، و جانشین رسمی فتحعلی‌شاه)، و فرار آنها به روسیه، نشان از سابقه اقدامات مخفیانه روس‌ها برای جلب گروهی دیگر از شاهزادگان قاجار به سوی خویش دارد. قاعتنا انگلیسی‌ها نیز در آن برده حساس و مخاطره‌بار برای ایران بیکار نبودند و آنها هم تلاش‌ها و تشبیه‌های موذیانه خویش را داشتند

در این تماس‌ها و تعامل‌های سیاسی با بیگانگان، طبعاً افرادی بیشتر مقبول طبع همسایه فرون‌خواه شمالی (روس تزاری) واقع شده و شناس دستیابی به سلطنت با وزارت (با پشتیبانی تزار) را می‌یافتد که بیشتر از شاهزادگان، با نقشه‌های دربار تزار و اجرای

عثمانی، به دروغ، شهرت می‌دهم تا پولی از خزانه هماییون درآم و به دشمن دولت عاید کنم، سختا که آدمی است بر احداث روزگار!

عجب دارم که با شنیدن این حرف چرا هنوز زندام یا در میان خلق دنیا مانده‌ام؟ چه کنم که قهقهه‌خوارهای عثمانلو سستی کردند، بر گور [] لعنت که کار ما را هم مشکل نمودند، دشمنان را به غور آوردند. باز این درد، زیاد است بر دل من که روی این بذات‌های مغور = روس‌های تزاری] را می‌بینم و از همسایگی آنها هر روز جفایی تازه می‌کشم، سایر هم‌کابان که بحمدالله تعالی دستی از دور بر آتش دارند، بقیت چرا مرا می‌آزارند، خود دانند، مختارند. والسلام«.^{۳۳}

و در نامه دیگر، در همین تاریخ، به همو نوشته است: «بعضی فقرات مذکور می‌شود که کاش می‌مردم جانم خلاص می‌شد. والله در میان دو سنگ آرد شدم. از این طرف هرچه راست بگویم، دروغ قلم می‌رود و نمی‌بذریند تا کار از دست برود. از آن طرف گریبانم در دست همسایه مغورو پر زوری است که هر دم یک بهانه می‌جوابد و تا غافل شوی یک رخنه و امی‌شود که بستن آن به هزار خون خوردن باز مشکل است، بل غیرممکن [اشارة به اشغال مناطقی از شمال آذربایجان که به عنوان وثیقه پرداخت خسارت چنگ از سوی ایران به روس‌های فاتح، همچنان در چنگ روس‌ها قرار داشت ...]

خدآسان کند دشوار مارا. عثمانلو و روس را که شما می‌خواهید مطلع شوید والله من از نوشتن آن ملولم.

زین همراهان سست عناصر دلم گرفت ... ».^{۳۴}

میرزا ابوالقاسم خان قائم‌مقام فراهانی، وزیر و دستیار عباس‌میرزا، حق داشت که در فوت وی با عباراتی چنین به سوگ بنشیند: «... یقین بدانید که در این واقعه هائله، که خاک بر سر من و ایران شد، تلف خواهیم گردید ... درین و درد که اسما نخواست ایران نظام بگیرد و دولت و دین انتظام پذیرد در این اعصار و اعوام، کسی مثل ولی‌عهد جنت مقام یاد ندارد، عدل محض، محض عدل بود. حق خدمت، خوب می‌دانست و قدر نوکر خوب می‌شناخت. به خدمت جزئی، نعمت کلی می‌داد. ایتمام را پدر بود و ارامل [= بیوه زنان] را پسر.

اهل آذربایجان در مدت سی سال پرورده احسان او بودند. اهل خراسان را در این مدت سه سال چنان بندۀ عدل و اعتماد، و غلام فضل و اکرام خود فرمودند که صد برابر مطیع تر از اهل آن سامان شده بودند.

این پیرغلام به چه زمان بگوید و به چه سان بنویسد؟ خدا نخواست که جهان در عهد جهانداری او زنده و نازنده شود ... ».^{۳۵}

پرسشن اساسی

بعضی از تحلیلگران معتقدند که عباس‌میرزا در مراحل بیانی چنگ با روس‌های روس‌های، با آنها به نوعی، سازش کرد و ماده مشهور در فصل هفتم از قرارداد

ص ۳۲).
در منشآت قائم مقام (صفحه ۲ - ۱۳۲) نیز می خوانیم که: «لشگر اروس از دو سه سمت ارس رو آورد عمله شاه، سیورسات و جیره می خواهد، قشون شاه مواحب و رابته، گرانی ولایت را خراب کرده، مالیات از مملکت [آذربایجان] وصول نمی شود و از شاه پول نمی رسد. قشون بی پول جنگ نمی کند، دشمن بی جنگ از پیش به در نمی رود و اگر اندک غفلت در این حالت رو هدف نزد خدا و سایه خدا در عذاب و عقاب خواهیم بود».

۳۱ - نامه‌های پراکنده قائم مقام، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، بخش یکم، ص ۸۰ معتقد‌الدوله نشاط، از مخالفان جنگ با روس بود. ولی در این مخالفت، خطی عمل نمی کرد و مخالفتش از روی اعتقاد بود. نامه فوق را عباس‌میرزا، به منظور توجیه و متعاقد کردن او به «شکست‌پذیری روس‌ها، در صورت پختگی و جدیت ایرانی‌ها» نوشته است.

۳۲ - همان، صفحه ۱۰۳ - ۱۰۲. نیز برای تصور فضای تاریک اتهاماتی که منی بر اخاذی و روش‌گیری عباس‌میرزا، عليه او در تهران زده می‌شد و عوامل آنگلوфیلی چون میرزا عبدالله خان امین‌الدوله در آن دست داشتند، بنگردید به: صفحه ۱۳۰ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۴۵ و ۱۴۶ همین مذرک.

۳۳ - همان، صفحه ۱۳۹ - ۱۳۸

۳۴ - همان، صفحه ۱۴۷ - ۱۴۶. آنچه گفتیم، البته، تنها جزئی مهم از عوامل شکست ایران از روس تزاری بود و به آن بایستی نکات دیگر را (همچون: خاتمه انگلیس‌ها که در نقاب دوستی با ایران از پشت به وی خبر می‌زدند، و نیز خامی و پنهانگی برخی از سرداران و سنتی بخشی از نیروهای نظامی ایران در جنگ با دشمن که مواضع حساس نظامی را از دست ایران بیرون برده و زحمات انجام شده را بر باد می‌داد...) افزود.

عباس‌میرزا نیز البته معصوم نبود و گاه مرتکب اشتباهاتی می‌شد که تبعات آن به انسان جبران‌پذیر نبود. برای مثال، در پاره‌ای اوقات تحت تأثیر سعادت برخی کسان، بعضی از رجال شایسته را برکنار می‌کرد یا پاره‌ای از ناشایستگان را بر سر کار می‌آورد. قائم مقام در یکی از شعار خوبی خطا به وی گفته است:

این همان ملک است و آن کشور که پیش از عهد تو

گفتی از پس سور و شر، هنگامه محشر بود
گر نبودی یک سبب، بالله که بایستی کون
سر حد ملک تو قسطنطین و کالنجر بود
بس جسارت باشد، اما هر یکی را از خدمت
خدمتی فرماید که او را لایق و در خور بود

(منشآت قائم مقام، بخش اشعار، ص ۵۰)

۳۵ - منشآت قائم مقام، ص ۳۱۹

۳۶ - رک: جلسه مشهور به خوابنامه، اعتماد‌السلطنه، به کوشش محمود کیریانی، صفحه ۶۷ - ۶۴

۳۷ - رک: زندگینامه استاد الفقهاء شیخ انصاری، ضیاء الدین سبط‌الشيخ، ص ۵۳

۳۸ - قصص العلماء، میرزا محمد تکابنی، صفحه ۲۷ -

۳۹ - درباره موضوع اورده شده در متن، مطالعه صفحات

۴۰ - کتاب «نیاز سیاست؛ جلوه‌هایی از سیاست و میدربیت شیخ انصاری قدس سرہ»، تالیف راقم سطور، توصیه‌ی شود.

ماست...» (منشآت قائم مقام، ص ۱۳۶) ۲۴ - مرحوم قائم مقام فراهانی در رساله شکوانیه (منشآت قائم مقام، صفحه ۹ - ۳۵۸) تصویر دارد که ما در زمان حکومت عباس‌میرزا بر آذربایجان، خراج حکومتی را بر وفق روش عدالت، و امضای علمای عدوی از مردم می‌گرفتیم: «وزرق خراج‌الملک علی وفق منهاج العدل من عشرات الآلاف الى أحد الكرو، مأخذنا من اموال الناس ما تظفه‌هم و تزكيهم للاتكلف شاق و تخلف و مشاق بل باللوع و الرضا و فتاوى دارالقضاء و اضاء العدول والعلماء». و توان گفت که در رأس این عالمان، مرحوم میرزا‌مهدي قاضی قرار داشته است.

نادر‌میرزا، در کتاب «تاریخ و چراغی دارالسلطنه تبریز» (با مقدمه و شرح و تعلیقات و تنظیم فهرست‌های لازم از محمد مشیری، چاپ سوم، کتاب‌فروشی اقبال، صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴) نوشته است: حاج‌میرزا مهدی قاضی «مردی فاضل و بزرگوار و دیندار و مقبول القول بود، به همه جای پادشاه بزرگ او را نیک محترم می‌داشت. نایاب‌السلطنه، که حکمران ملک بود، برای او کاربستی، تعامی بیوان تبریز، آن بزرگ را به دیده بزرگی دیدندی، رائی رزین داشت. خراج تبریز را میرزا ارسلانی به تصدیق او نهاده، به سال [...] از هجرت میرزا عیسی فراهانی، قائم مقام اول که وزیر ملک و پیشکار حضرت و لیعهد بود، همی خواست شهر تبریز بازدید کند و خراج بند، به راه ظلم رفت و ساو [= خراج‌ای گران نهاد. تبریزیان شوریدند و او را براندند. این خبر به شاهنشاه رسید، میرزا ارسلانی را که به امانت شهره بود بفرستاد و این کار به تصدیق قاضی انداخت، باجی به انداده بنهادند. قاضی به سر خطها خاتم بنهاد اکون خراج تبریز همان است و به جای خود بیاید به یاری خدا. از ثقات شنیدم که مردی مستجاب‌الدعوه بود... این مرد، با همه سادگی، مکرماً و محترماً همی زیست تا به سال هزار و دویست و چهل و یک بیع‌الاول از هجرت به نیاکان پاک خود پیوست.

کالبد آن سید را مقره‌های کردند به کنار مسجدی به اول بازار کهنه، از مردی نقه شنیدم که هر که بدین ترتیب بگذرد و فاتحی به روان قاضی هدیه فرستد، به هر کاری که آن روز دست برد به آزو گردد».

۲۵ - نقل از: «صدر التواریخ»، اعتماد‌السلطنه، به کوشش محمد مشیری، صفحه ۵۲

۲۶ - مجله «بررسی‌های تاریخی»، سال هشتم، شیوه

صفحه ۲۵۲ - ۲۴۷ - همان‌جا.

۲۸ - نقل از: شهامت سرداران گمنام ایرانی، ژان یونیز فرانسوی، ترجمه ذیجع الله منصوری، انتشارات جاویدان، صفحه ۱۶۷

۲۹ - نقل از: حماسه کویر، محمدارباهیم باستانی پاریزی، صفحه ۶۶۹

۳۰ - از نامه عباس‌میرزا به میرزا بزرگ در تهران، مورخه دهه اول رجب ۱۲۲۸ ق. برابر با اواخر دوره جنگ‌های ایران و روس، برمنی آید که وی از لحظه تأمین بودجه و «خرج و دخل سرحدداری» سخت در موضعیه بوده و کارش به «خون

دل» می‌گذشته است (نامه‌های پراکنده قائم مقام، بخش یکم، ص ۲۹). در نامه دیگر آمده است که: «ما همیشه در این کار بایست دو درد داشته باشیم»: یکی «ضرب زد و خورد دشمن» و دیگری «طعن ملامت‌های معهود» (همان،

۳ - مجله «بررسی‌های تاریخی»، سال ۱۰، شیوه

۴ - علی بینا، تاریخ سیاسی و دیپلماسی، ج ۱، چ ۲، ص ۲۵۷

۵ - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۱، چ ۴، صفحه ۱۵۶

۶ - ناصر نجمی، ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس‌میرزا، صفحه ۳۶ - ۳۵

۷ - همان‌جا.

۸ - فریدون ادبیت، امیرکبیر و ایران، ج ۵، ص ۱۶۱

۹ - در این باب رک: «تگاهی به اعاده گوanon چنگ صلیبی غرب با اسلام»، از همین قلم، بیان آزادی.

۱۰ - موریس دوکوتزیونه، مسافرت به ایران، ترجمه محمد هدایت، امیرکبیر، صفحه ۷۰

۱۱ - همان، صفحه ۹۸ و ۱۰۳

۱۲ - همان، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱

۱۳ - ابوالقاسم لاجنی، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، همان، صفحه ۴۰ - ۳۹

۱۴ - عبد‌الرزاک دنبیلی، مأثر‌السلطنه، با مقدمه و فهرست‌ها به اهتمام غلامحسین صدری افشار، این‌سینا، صفحه ۱۳۰

۱۵ - و نیز صفحه ۳۵۵

۱۶ - جهانگیر‌میرزا، تاریخ نو، به سعی و اهتمام عباس اقبال، علمی، صفحه ۱۹۱ - ۱۸۷

۱۷ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمان‌نفر ایلانی، امیرکبیر، صفحه ۱۲ - ۱۲

۱۸ - ابوالقاسم لاجنی، همان، صفحه ۴۶ - ۴۷

۱۹ - همان، صفحه ۱۹۹

۲۰ - جهانگیر‌میرزا، همان، صفحه ۱۸۵

۲۱ - رایت گرنت و اسنن، تاریخ ایران، دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، صفحه ۲۵۲

۲۲ - آیت‌الله شهید آقا سید محمدعلی قاضی طباطبائی - نخستین شهید محرب در دوران جمهوری اسلامی ایران

- در کتاب «تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء سلام‌الله علیه» (ج ۲، صفحه ۳۲۱ - ۳۲) نوشته است: «جد

امجد، عالم ربانی، آیت‌الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی (قدس سرہ) متوفی (۱۲۴۱) قمری، نائب‌السلطنه را نسبت به امور شخصی و خانوادگی خود بعد از وفات خویش و صی

کرد و این موضوع را سلطانین قاجار می‌میشه مایه افتخار خودشان دانسته و وصایت را به عنوان و راثت اعتقاد نموده

و در استناد و نامه‌های خودشان که فعلاً نزد نگارنده موجود است با آن افتخار خسته‌اند، و قاضی بزرگوار را خدمات

سپیار در راه دین و دنیا در تواریخ ثبت است و لیمهدنیش کردن تبریز در دوره قاجار از زمان فتحعلی‌شاه به صلاح‌دید

و نظریه اوتست و در جنگ ایران با روس‌های تزاری که سال‌ها به طول انجامیده روس‌ها می‌گفته‌اند: مادامی که

قاضی در حال حیات است ما نمی‌توانیم به آذربایجان وارد شویم. رجوع شود به اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۱.

۲۳ - در نامه عباس‌میرزا به میرزا بزرگ فراهانی - که به قلم قائم مقام نوشته شده - آمده است: «عالیجاه میرزا مهدی در حقیقت یکی از امنی دولت و محارم حضرت ماسد، دخلی به آن دار و دسته [تعزیر] به میرفتاح و همدستانش که در روزه‌های شهر تبریز را به روی قشون تزاری گشودند] ندارد. آب و گل و جان و دل او در هوای ما و رضای